

Investigating the Position of Ancient, Rare and Obsolete Persian Infinitives and Verbs in Qur'anic Encyclopedia

Maryam Izadi*, **Ghorbanali Ebrahimi****

Atamohammad Radmanesh***

Abstract

From the beginning of the fourth century to the early seventh century, the Dari Persian language has encompassed an extensive treasure of noble and archaic words, many of which have been formed based on various geographical dialects or loan terms that have found their way into the Dari Persian from the languages of the surrounding areas, particularly the East region of Iran. Finding these archaic, rare, and obsolete words, particularly infinitives and verbs in the Quranic encyclopedia and The Dictionary of Equivalent Persian of Quranic Words developed based on one hundred and forty-two versions of Quran manuscripts, can help researchers understand the historical development of the Persian language system with respect to linguistic, semantic, and grammar. It also can help scholars in the correction of manuscripts, enrichment of dictionaries and translation of the Holy Qur'an. The aim of this study is to show the role of translations of the Holy Quran in enriching the lexical system of the Persian language. To fulfill this aim, first the archaic infinitives and verbs were extracted from The Quranic Dictionary and the rarest and the least

* Ph.D. Candidate of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch, Iran, maryamizadi1626@gmail.com

** Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch, Iran, (Corresponding author), ghorbanali.ebrahimi41@gmail.com

*** Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch, Iran, ata.radmanesh1398@gmail.com

Date received: 03/02/2022, Date of acceptance: 21/05/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

frequent of which were selected and categorized into Old and Middle Persian dialects, unknown verbs, and loan words. Second, the roots, meaning, and use of these verbs were analyzed referring to valid dictionaries and archaic texts. The findings show that Persian translators of the Holy Quran have extensively used all the word-formation capabilities of the Persian language.

Keywords: Dari Persian, Quranic encyclopedia, Infinitives, Archaic and obsolete verbs.

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و متروک فارسی در فرهنگ‌نامهٔ قرآنی

مریم ایزدی*

قربانعلی ابراهیمی**، عظامحمد رادمنش***

چکیده

زبان فارسی دری از آغاز قرن چهارم تا قرن هفتم، گنجینه‌ای گسترده از واژه‌های اصیل و کهن را در خود گرد آورده است، که بسیاری از آنها بر اساس زبان‌ها و گویش‌های متنوع جغرافیایی شکل گرفته‌اند یا وام‌واژه‌هایی هستند که از مناطق اطراف، بویژه ناحیهٔ شرق ایران به فارسی دری راه یافته‌اند. بازجست این واژه‌های سره، کمیاب و مهجور، بویژه مصادر و افعال در فرهنگ‌نامهٔ قرآنی، فرهنگ برابره‌های فارسی قرآن بر اساس صد و چهل و دو نسخهٔ خطی کهن، به شناخت سیر تحول تاریخی نظام زبان فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی، معنائشناسی، دستور زبان، تصحیح نسخه‌های خطی و غنای واژه‌نامه‌ها و ترجمهٔ قرآن کریم، کمک می‌کند. این پژوهش، نخست با استخراج مصادر و افعال کهن و نادر فرهنگ‌نامهٔ قرآنی، گزینش تعدادی از کمیاب‌ترین و کم‌کاربردترین مصادر و افعال و دسته‌بندی آنها در سه بخش گونه‌های فارسی باستان و میانه، افعال ناشناخته و وام‌واژه‌ها، با استناد به واژه‌نامه‌های معتبر و متون کهن، ریشه، معنی و کاربرد این فعل‌ها را تجزیه و تحلیل

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران،

maryamizadi1626@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران

(نویسندهٔ مسئول)، ghorbanali.ebrahimi41@gmail.com

*** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران،

ata.radmanesh1398@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۳۱



کرده است. هدف از این جستار، نشان دادن نقش ترجمه‌های قرآن در غنای نظام واژه‌سازی زبان فارسی و نتایج به دست آمده بیانگر بهره‌گیری گسترده مترجمان فارسی زبان قرآن از همه توانایی‌های واژه‌سازی در زبان فارسی است.

کلیدواژه‌ها: فارسی دری، فرهنگنامه قرآنی، مصادر و افعال کهن و مهجور.

۱. مقدمه

پس از ظهور اسلام در ایران، نیاز مردم به ارتباط با زبان قرآن کریم، سبب پی‌ریزی بنیان ترجمه این کتاب در ایران شد. اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، نخستین دوره ترجمه و تفسیر قرآن است. تفاسیر و ترجمه‌های قرآن در زنده کردن و رونق زبان فارسی و گسترش آن در حوزه‌های جغرافیایی ایران نقشی بسزا بر عهده دارند. مترجمان در ضمن رعایت ساختار قرآن و وظیفه داشتند برای ترجمه واژگان این کتاب برابری مناسب و دقیق فارسی بیابند. گونه‌های متنوع واژگان فارسی که در برابر واژگان قرآنی به کار رفته است، نشان دهنده ظرفیت بالا و پویایی این زبان در واژه‌سازی است.

ترجمه قرآن‌های کهن موجب پدید آمدن فرهنگ‌های قرآنی برای برابری فارسی واژگان قرآن شد. از جمله این فرهنگ‌ها، فرهنگ‌های قرآنی عربی به فارسی است. هم‌چون: قاموس قرآن، لسان‌التنزیل و فرهنگنامه قرآنی.

تدوین فرهنگنامه قرآنی در سال هزار و سیصد و چهل و هشت به کوشش احمدعلی رجایی و گروهی از همکاران و دانشجویان او، با اندیشه گردآوری نسخه‌های خطی ترجمه‌های کهن قرآن و نگهداری آنها در کتابخانه آستان قدس رضوی آغاز شد. سپس، پس از یک وقفه طولانی مدت، محمدجعفر یاحقی و چند تن از همکاران او کار تدوین فرهنگنامه را ادامه داده و به گردآوری برابری فارسی واژگان قرآن‌های مترجم پرداختند.

یاحقی می‌نویسد: «قرآن‌های کهن اهمی بلیغ در برابر یابی داشته‌اند و بیش‌ترین مصاحفی که ما از ترجمه آن سود برده‌ایم، تقریباً تمامی کلمات قرآنی را به فارسی معادل‌یابی کرده‌اند» (یاحقی، ۱۳۷۷: ج ۱، بیست و چهار). از انواع واژه در فرهنگنامه قرآنی مصادر و افعال فارسی هستند که نسبت به انواع دیگر، فراوانی بیشتری داشته و گونه‌های متنوعی را در بر می‌گیرند. دسته‌ای از این مصادر و افعال، گونه‌های آرکائیک، نادر یا

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۲۹

منسوخ هستند که در فرهنگنامه بار ترجمه افعال قرآنی را به عهده گرفته و در طی حیات زبان فارسی دچار دگرگونی‌های بسیار شده‌اند. تعدادی از این افعال، از فارسی باستان به فارسی میانه و سپس به فارسی دری راه یافته‌اند. مصادر و افعال کهن در فرهنگنامه شامل انواع زیر است:

۱. گونه‌های کهن متروک و مرده: «وغستن» در ترجمه فعل قرآنی «تبرج» (۳۳: ۳۳) در معنی آراستن و ظاهر ساختن» (یاحقی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۳۹۱).
۲. گونه‌های کهن کم کاربرد: «به آب می‌هشتم» در ترجمه فعل «اغرقنا» (۷۳: ۱۰) (همان، ج ۱، ۱۹۷).
۳. گونه‌های کهن زنده و پویا: «پرهیز کنید» در ترجمه فعل «اتقوا» (۱۰۳: ۲) (همان، ۵۱).

خانلری بر آن است که:

فارسی دری از گویش‌های ایرانی شرقی و نیز زبان‌های غیر ایرانی تأثیر پذیرفته است. این تأثیر گاهی از طریق اخذ و قبول لغات بوده و گاهی با ساختمان کلمه و ترکیب کلام ارتباط داشته است. عده‌ای از این لغات غریب که در آثار و اشعار سخنوران و نویسندگان خراسان و ماوراءالنهر آمده مأخوذ از زبان سغدی است به همین دلیل اکثر لغات که در دیگر مناطق ایران معمول و مأنوس نبود، در ادوار بعد منسوخ و متروک مانده (خانلری، ۱۳۹۲: ۱۱).

در فرهنگنامه گاه برای ترجمه یک فعل قرآنی، تعداد بی‌شماری برابر فارسی سره، کهن و نایاب آمده است. برای مثال: در ترجمه فعل «مکاء» در آیه «و ما کان صلاتهم عندالبیت الامکاء و تصدیة» (۸: ۳۵) بیست و دو برابر فارسی به کار رفته که از این تعداد تقریباً دوازده فعل فارسی متروک آمده است. مثل: «شپیلیدن ۱، شخولیدن ۳، بشخوا و ص و ص کردن ۱۰، شنیوه زدن ۶۳، شوشست ۱۰۲، دوس کردن ۹۱، شخیوه کردن ۱۰۵ و جز این، که همگی در معنی «بانگ کردن» به کار رفته‌اند» (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ج ۳، ۱۴۰۸).

هدف پژوهش پیش رو، معرفی فهرستی از مصادر و افعال کهن، نادر و نایاب فارسی در فرهنگنامه است. این جستار تلاش می‌کند، شمایی کلی از این واژگان را به شیوه تحلیلی -

توصیفی و با مطالعه کتابخانه‌ای نشان دهد و ضمن ارائه فهرستی نسبتاً کامل از فراوانی این گونه‌های زبانی، با گزینش تعدادی از نادرترین آنها، این نوع از مصادر و افعال را تجزیه و تحلیل کند.

۲. پیشینه پژوهش

۱. نبوی، عبدالمحمد (۱۳۷۲) فرهنگنامه قرآنی. نویسنده این مقاله با بررسی ویژگی‌های «فرهنگنامه قرآنی» به این نکته اشاره می‌کند که خوانندگان این کتاب گران قدر با مراجعه به آن، به برابری فارسی متعددی در مقابل هر کلمه قرآنی دست می‌یابند و تنوع برابری‌های فارسی بر دایره واژگان آنان می‌افزاید.

۲. ارشاد سرابی، اصغر (۱۳۷۳) گشت و گذار در گلگشت دیرینه سال فرهنگنامه قرآنی. نویسنده یکی از ویژگی‌های بارز بیشتر متون کهن فارسی - از قرن‌های چهارم تا هفتم را به‌رغم رواج عربی دانی - سادگی و پیراستگی می‌داند و معتقد است شناخت این برگردانیده‌ها و ارزیابی ویژگی‌های گونه گونه آنها از دیدگاه‌های مختلف، همچون متن‌شناسی، نسخه‌شناسی، واژه‌شناسی، لهجه‌شناسی و... سزاوار بررسی‌های فراوان است.

۳. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۷) فرهنگنامه قرآنی. نویسنده به ویژگی‌های ترجمه‌های قرآن هم‌چون ۱- برابری‌های ناب ۲- ترجمه‌های استوار و شیرین ۳- گونه‌های دستوری و لغوی تازه یاب ۴- ساختمان‌های لهجه‌ای بی‌مانند ۵- بر ساخته‌های پارسی و ترکیب گونه‌های خوش‌آهنگ، اشاره می‌کند و معتقد است، عمده‌ترین هدف از تهیه و تنظیم فرهنگنامه قرآنی، گردآوری و دسته‌بندی معانی پارسی و واژه‌ها و ترکیباتی بوده است که قرآن‌های خطی و کهن در سینه خویش نگه داشته‌اند و تا امروز از دسترس پژوهندگان به دور بوده است.

۴. رواقی، علی (۱۳۷۹) ترجمه‌های کهن، گنجواژه‌های زبان فارسی. این جستار ارزش ترجمه‌های قرآن را از دیدگاه زبان‌شناسی در مقایسه با دیگر متون فارسی دو چندان می‌داند و بر آن است که گستردگی و تنوع واژگان حوزه‌ها و دوره‌های گوناگون زبانی در این متون به اندازه‌ای است که بررسی و شناخت واژگان زبان فارسی از دیدگاه تاریخی بی‌مراجه به آن‌ها امکان‌پذیر نیست.

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۳۱

۵. دانش‌پژوه، منوچهر (۱۳۸۲) پاسخ به اقتراح. نظر نویسنده این است که مترجمان کلام‌الله که خود را بیشتر با پژوهندگان قرآن مواجه می‌دیدند کوشیده‌اند واژه‌های کهن و حتی متروک فارسی را که معادل لغات عربی است، بیابند و در ترجمه‌های لفظ به لفظ به‌کار برند. نویسنده ضمن بررسی متون کهن و ترجمه‌های قرآن، به شیوه‌های واژه‌گزینی پیشینیان اشاره می‌کند.

۶. حیدری، احمد، نجاریان، محمدرضا (۱۳۹۱) بررسی ویژگی‌های فعل در ترجمه تفسیر طبری. نویسندگان این مقاله ضمن بر شمردن ویژگی‌های فعل در کتاب ترجمه تفسیر طبری به معرفی مصادری که کاربرد آنها به طور کلی متروک شده است، می‌پردازند.

۳. بحث و بررسی

اگرچه تاکنون پژوهش‌های بسیاری در زمینه شناخت واژه‌های اصیل فارسی و آگاهی از سیر تحول آنها از فارسی باستان به پهلوی و فارسی دری صورت گرفته؛ لیکن ساحت زبان فارسی از پژوهشی بایسته براساس فرهنگنامه قرآنی که گنجینه‌ای گسترده و ارزشمند از واژه‌های سره و کهن پارسی است، خالی مانده است. این کتاب با در اختیار داشتن مجموعه گسترده‌ای از واژه‌ها بویژه مصادر و افعال و مشتقات فعلی می‌تواند در شناخت تاریخیچه و ظرفیت نظام زبان فارسی در واژه‌سازی، راهگشای پژوهش‌های بسیار باشد. جستار پیش رو می‌کوشد تا نشان دهد که مترجمان قرآن از چه توانایی‌هایی برای برابرگذاری کلمات قرآنی بویژه در دوره رشد و تکوین فارسی دری بهره برده‌اند و این امر تا چه اندازه به پویایی و غنای زبان فارسی کمک کرده است.

تفاوت این جستار با دیگر پژوهش‌ها در این است که در کنار معرفی نمونه‌های قدیمی و کم‌کاربرد و متروک راه یافته به ترجمه‌های فارسی قرآن، شمایی کلی از تنوع برابرهای گوناگون افعال قرآنی را نشان می‌دهد، تا با مقایسه این افعال و صورت‌های گوناگون آنها، مخاطب سیر تاریخی نظام واژه‌سازی زبان فارسی و دگرگونی‌های آن را دریابد.

۴. شیوه کار

در این جستار به شیوه تحلیلی - توصیفی و مطالعه کتابخانه‌ای، ابتدا فهرستی نسبتاً جامع از حدود صد و هفتاد و یک مصدر و فعل کهن، شاذ و مهجور در فرهنگنامه قرآنی به صورت الفبایی فراهم آمده و در جدولی جداگانه معرفی شده است؛ سپس با گزینش نمونه‌هایی از کهن‌ترین، ناشناخته‌ترین و کم‌کاربردترین مصادر و افعال و دسته‌بندی آنها در سه بخش مصادر و افعال فارسی باستان و فارسی میانه، افعال و مصادر ناشناخته و وام‌واژه‌ها، با استناد به ریشه، پیشینه و معنی این واژه‌های اصیل در واژه‌نامه‌های معتبر و نمونه‌هایی از متون کهن نظم و نثر بین معانی و کاربرد آنها در فرهنگنامه قرآنی با فرهنگ‌های لغت، مقایسه صورت گرفته، کاربرد و تنوع معنی و مفهوم مصادر و افعال در فرهنگنامه با ارائه برابره‌های دیگر افعال قرآنی در قرآن‌های مترجم بررسی شده است.

۵. مصادر و افعال کهن، نادر و مهجور

بر اساس بررسی مصادر و افعال کهن و مهجوری که مترجمان قرآن کریم در برابرگذاری افعال قرآنی از آن بهره برده‌اند، در فرهنگنامه شاهد کاربرد گونه‌های نادری هستیم که از دیگر زبان‌های ایرانی مثل فارسی باستان و بویژه فارسی میانه به فارسی دری راه یافته و از آن‌ها در ترجمه قرآن کریم استفاده شده است.

بیش‌ترین فراوانی این گونه‌های کهن و متروک متعلق به قرآن کهن قدس است، که بسیاری از واژه‌های آن متعلق به فارسی میانه است و در دیگر قرآن‌های مترجم نشانی از آن‌ها نیست.

کاربرد این واژه‌ها نشانه بهره‌گیری مترجمان قرآن از همه توانایی‌های زبان در کار ترجمه است. بخش بعدی این جستار به معرفی تعدادی از این گونه‌های نادر بر اساس ویژگی‌های آنها در واژه‌نامه‌های معتبر، ریشه این افعال در زبان‌های ایرانی و کاربرد آنها در بعضی از متون نظم و نثر، بر اساس متن فرهنگنامه قرآنی می‌پردازد.

۱.۵ گونه‌های نادر و مهجور فارسی باستان و فارسی میانه

- آلودج خواندن

این فعل مرکب در تاج المصادر در برابر واژه «الْخُرُقُ» به صورت «آلوفج شدن» آمده است (بیهقی، ۱۳۶۶: ذیل «الْخُرُقُ»). ریشه فعل در هند و اروپایی «ā.lofǵ» به معنی «عاشق شدن، دوست داشتن، آرزو کردن» است که در ایرانی باستان به صورت «-ā (L(r)a)ub-ča» و در ایرانی آغازین به گونه «ā.lo(u)fč» به فارسی میانه راه یافته است. (ر.ک. صادقی، ۱۳۹۲: ذیل «آلوفج»). نویسندگان در مقابل این واژه علامت سوال گذاشته است. رواقی (۱۳۸۱: ۱۵) نیز در مقابل این واژه علامت سوال گذاشته و آن را «پیشان حال و دیوانه» معنی کرده است.

در فرهنگنامه قرآنی به صورت فعل مرکب «آلوفج خوانید، ۲۴، ۷»، «خرف دارند ۳۸»، در ترجمه فعل قرآنی «تَفَنَّدُونَ، یوسف/۹۴» با برگردان‌هایی چون «سرزنش کنید ۵۷، فرتوت بخوانید ۷۸ و ...» در قرآن‌های مترجمی که متعلق به اوایل قرن چهارم تا ششم هستند، به کار رفته است. (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «تَفَنَّدُونَ»). در دیگر واژه‌نامه‌های معتبر هیچ نشانی از این فعل نیست.

نمونه از قرآن مترجم و موزون شماره ۷:

«مگر که مرا آلوفج خوانید یقین دانید که عقم برجاست، یوسف/۹۴»

(رجایی، ۱۳۵۵: ۹۰)

این ترجمه موزون با توجه به واژه‌های کهن و شیوه نگارش و خط و کاغذ بنا به حدس مصحح آن مربوط به اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است (همان: سی‌وهفت).
- آکار گوهیدن

«agār» به معنی ناکاره، ناتوان، بی‌مصرف عاطل (مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل «agār»). فره‌وشی (۱۳۸۱: ۸۷) «akār» را به معنی «بی‌اثر» آورده است. «آکار» در معنی «آدم بیکار و بی‌اثر» از فارسی میانه به فارسی دری راه یافته و پیشوند نفی «ā» واژه «کار» به معنی کردن و انجام‌دادن را به صفت «ākar» به معنی «بی‌اثر» تبدیل کرده است. (ر.ک. صادقی، ۱۳۹۲: ذیل «آکار»).

رواقی (۱۳۸۱: ۲۹) به «آکار» به عنوان صفت اشاره کرده و ریشه این واژه را در پهلوی «a-kāri» به معنی «بی‌اثر، ناتوان، از کار افتاده، بی‌سود» دانسته است. این فعل فقط در قرآن کهن قدس به کار رفته و نشانی از آن در قرآن‌های مترجم نیست. به جز فرهنگ‌هایی که

اشاره شد و واژه‌نامه بندهشن در دیگر واژه‌نامه‌های معتبر به این واژه اشاره‌ای نشده است. در واژه‌نامه بندهشن نمونه‌هایی از این واژه و مشتقات آن به گونه زیر آمده است:

«akār» از کار افتاده، بی‌کار، بیهوده، بی‌سود / *akārīh*: از کار افتادگی، فروماندگی در کار، از کار انداختن / *ākārīhastan*: از کار افتاده شدن» (بهار، ۱۳۴۵: ذیل «akār»).

در فرهنگ‌نامه قرآنی «آکارگوئید ۱» به صورت فعل مرکب، یک بار و همراه با سیزده برابر فارسی دیگر چون: «بیهوده گوئیت ۳، سخن زشت گوئید ۲۴، هرزه می‌گوئید ۲۹، غلغل در آید ۳۰ و...» در ترجمه فعل قرآنی «الْغَوَا، فَصَلَّتْ/۲۶» آمده است. عنصر غیرفعلی آن به عنوان صفت به صورت «اکار» و به عنوان اسم در معنی «بازی» به صورت «اکاری» در این فرهنگ به کار رفته است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «اکار»).

- بستاده گشتن / بستاوه گشتن

فعلی کهن و متروک است که در ایرانی باستان به صورت «apa-stavaka» از ریشه *stave* «ستودن» آمده است و در اوستایی از «stave» به معنی ستودن با پیشوند «apa» در معنی «انکار کردن، مرتد شدن» ساخته شده است. این فعل به فارسی میانه راه یافته و شکل میانه ترفانی و پارتی آن «[aBistavag] byst'wg» در معنی «انکار کردن، مرتد شدن» است (ر.ک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ذیل بستاوه).

در تکمله الاصناف «الجاحد» در معنی «مردی بستاوه رونده» به کار رفته است (ر.ک. الکریمینی، ۱۳۸۵: ذیل «الجاحد»). در فرهنگ‌نامه قرآنی فعل «بستاده گشتند» در ترجمه فعل قرآنی «جَحَدُوا، نَمَل/۱۴» آمده است. مترادف‌های دیگری که برای این فعل قرآنی در قرآن‌های مترجم آمده، عبارت است از: «سنگ شدند ۴۶، انکار کردند ۱۰۵، باور نکردند ۱۰۹».

گونه‌های دیگر فعل در فرهنگ‌نامه به شکل «بی‌ستود نشود، بستاوه شدند و همی بستاوه شدن» به کار رفته است. (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «جَحَدُوا»). در دیگر فرهنگ‌های معتبر فارسی نشانی از این فعل دیده نشد.

نمونه‌ای از کاربرد این فعل در ترجمه تفسیر طبری:

«و آن کس‌ها که بدادیمشان - یعنی عبدالله ابن سلام و یاران وی - نامه، یعنی توریه - شادی همی‌کنند بدانچه فرو فرستاده شد سوی تو یعنی قرآن - و از گروه‌های ایشان کس است بستاده شده (ئینکر) بهره از وی. رعد/۱۳» (طبری، ۱۳۵۶: ج ۳، ۸۱۴)

- پنافتن / پنامیدن / فاپنامیدن / پناودن / پناپیدن

رخ دادن فرآیند آوایی ابدال بر روی «پنافتن» شکل‌های گوناگونی از این فعل کهن را در طی تحول تاریخی آن از ایرانی باستان تا فارسی دری ایجاد کرده است.

دهخدا (۱۳۷۷: ۵۷۲۵) در لغت‌نامه، با تردید و به نقل از فرهنگ شعوری «پنافتن» را به معنی «مسدود شدن راه آب و سدها» آورده است و به پنامیدن نیز در معنی منع کردن، بازداشتن اشاره کرده است. در فرهنگ نفیسی نیز «پنافتن» (panāftan) ف.ل.ب «سد شدن راه آب و مجاری شیر در حیوانات» معنی شده است. همچنین «پنامیدن» (panāmidan) به معنی «منع کردن و بازداشتن و برگردانیدن» آمده است (ر.ک. ناظم الاطبا، ۱۳۵۵: ذیل «پنافتن»). در برهان قاطع به «پنافتن» اشاره نشده و تنها به ریشه و معنای «پنام» در معنی تعویذی که به جهت دفع چشم زخم نگاه دارند و پارچه‌ای چهار گوشه که در دو گوشه آن بند دوزند و متابعان زردشت در وقت خواندن زند و پازند و اوستا آن را بر روی خود بندند، اشاره شده است (ر.ک. برهان، ۱۳۹۱: ذیل «پنام»).

مکنزی (۱۳۷۳: ۱۱۶) به «پنافتن» اشاره نکرده و «پنام، padnam» را به معنی پارچه‌ای که پیشوایان زردشتی می‌بستند، آورده است. در فرهنگ فارسی به پهلوی نیز فقط به «پنام» به صورت «patam, padam» اشاره شده است (ر.ک. فره‌وشی، ۱۳۷۱: ذیل «پنام»). ماده ماضی «پنافتن»، «پنافت» است که در ایرانی باستان به شکل patinafta [nāpta > nāfta] از ریشه nap (nam) به کار رفته است. در ایرانی باستان *pat - nāma* از ریشه «nam» خماندن، کج کردن، برگرداندن با پیشوند «pati» به معنای برخاستن، بلند شدن، جنبیدن و دور کردن آمده است (ر.ک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ذیل «پنافتن»).

تنوعی که در قرآن‌های مترجم از شکل‌های مختلف این فعل وجود دارد و به همه آن‌ها در فرهنگ‌نامه قرآنی اشاره شده، قابل توجه است. در این فرهنگ گونه‌های مختلف فعل «پنافتن» با ابدال‌هایی که بر روی آن صورت گرفته، در برابر سه فعل قرآنی به کار رفته است.

«فاینامم ۱۰» در مقابل فعل قرآنی «أَضْطَرُّهُ بقره/۱۲۶» همراه با برابرهایی چون «بیچاره کنم ۳، نیازمند کنم ۵۷، بیندخسانم ۱۲۰» به کار رفته است (یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «أَضْطَرُّهُ»). در ترجمه فعل «لِئْتَبِتُوكَ، انفال/۳۰» به شکل «اندر زندان پنامند، اندر میان دیوار گیرند ۱۰» در کنار مترادف‌هایی چون «وازگیرند ۱، زندان کنند ۳۴، ببند کنند ۳۵ و ... آمده است (یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «لِئْتَبِتُوكَ»).

«می‌پناوند و فراهم می‌آوردند ۴۷» در ترجمه فعل قرآنی «يُوزِعُونَ/نمل ۸۳» با برابرهایی دیگری چون «بازداشته شوند ۳، دفع کنند یکدیگر را ۱۰۶» به کار رفته است (یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «يُوزِعُونَ»).

به جز فرهنگنامه در هیچ کدام از واژه‌نامه‌ها به کاربرد «پنافتن» در معانی «بیچاره کردن و نیازمند کردن» اشاره نشده است. پنافتن در تفسیری بسیار کهن به نام تفسیر سوراآبادی که واژه‌های آن از جهت اصیل و کهن بودن قابل توجه است، به صورتهای «پنافته آمدن» به معنی «بازماندن»، «پنافته بودن» در ترجمه فعل «احصروا»، «پنافته داشتن» و «پناویدن» در همان معانی پیشین به کار رفته است. (ر.ک. حیدرپور و همکاران، ۱۳۹۶: ۸۲).
نمونه‌ای از تفسیر شتقشی:

«او یاد داری آن وقت را کی کید و مکر می‌ساختند ترا اندر سرای ندوه کافران مکه تا ترا اندر زندان پنامند. انفال/ ۳۰» (یاحقی، ۱۳۵۵: ۲۱۵).

- سپوختن / سپوختن

«spōz, spōxtan» سپوختن، تجاوز کردن، نافرمانی کردن، تاخیر کردن، رد کردن» (مکنزی، ۱۳۷۷: ذیل «spōxtan»). در فرهنگ نفیسی «سپوختن (sepuxtan) و (sapuxtan) ف.م.پ. به معنی خلائیدن، سفتن و سوراخ کردن و مهمیز کردن و نشانیدن و فرو کردن و چیزی را بعنف و زور در چیزی دیگر فرو بردن و بیرون کشیدن چیزی را از میان چیز دیگریست (ناظم الاطبا، ۱۳۵۵: ذیل «سپوختن»).

برهان قاطع «سپوختن» را از اضداد شمرده است که در معنی چیزی را در چیزی بعنف و تعدی و زور فرو بردن و برآوردن به کار می‌رود (برهان، ۱۳۹۱: ذیل «سپوختن»).

«سپوختن» در آنندراج «نشانیدن و فرو کردن» معنی شده است (پادشاه، ۱۳۳۶: ذیل «سپوختن»). دهخدا (۱۳۷۷: ۱۳۴۴) به کاربرد این وام‌واژه در زبان ارمنی به گونه

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۳۷

«سپاژل» در معنی به تعویق انداختن» اشاره کرده است. در تاج المصادر «سپوختن به عنف» در برابر واژه عربی «الدَّعُّ» آمده است. (بهقی، ۱۳۶۶: دیل «الدَّعُّ»).

هرن (۱۳۹۴: ۲۷۲) نیز «sipoxtan»، «سُپوختن» را در معنی «در چیزی دوختن، بیرون راندن» آورده و آن را وام واژه ارمنی می‌داند که در آن زبان، به گونه «spuzem» در معنی «به جلو راندن» به کار رفته است. در واژه نامه بندهش به صورت «spw'htn»، «aspōgēd, aspōxtan» در معنی «راندن» آمده است (بهار، ۱۳۴۵: ذیل «spōxtan»).

ماده ماضی این فعل «سپوخت» *spōxt* از ریشه *spaux - ta* در ایرانی باستان، گرفته شده، ریشه اصلی فعل «*spauk*» است که واج پیش از «t» به «x» تبدیل شده است. ماده مضارع «سپوختن»، *spōz* است از ریشه ایرانی باستان «*spauča - spauč*» (ر.ک. منصوری، ۱۳۹۴: ذیل «سپوختن»).

نمونه‌ای از متن بندهشن:

«تا شاپور به شاهی آمد، آن تازیان را سپوخت. شهر را از ایشان بستند» (بندهشن، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

در ارداویرافنامه که یکی از متون کهن مزدیسنايي به زبان پهلوی است «سپوختن» به گونه *[spwht] [spoxht]* در معنی «سپوخته و دور شده به کار رفته است. (ارداویرافنامه، ۱۳۸۲: ۴۹)

نمونه‌ای از متن ارداویرافنامه:

«*t̄ kasān spoxht ud pad ānīxvēš grift*» «این روان آن مرد دروند است که در گیتی از حد و مرز کسان [دیگر] گذشت». فعل «گذشت» معادل «دور شد» است که در ترجمه «سپوخت» به کار رفته است. (همان: ۷۶) در شاهنامه «سپوخت» در معنی «دور کردن، راندن، دفع کردن، تأخیر کردن» به کار رفته است.

«نه مرگ از تن خویش بتوان سپوخت نه چشم جهان کس به سوزن بدوخت»

(فردوسی، ۱۳۹۴: ج ۱، ۱۳۸)

نمونه‌ای از «سپوختن و سپوزیدن» در متون نظم و نثر قرن چهارم تا هفتم به نقل از لغت‌نامه دهخدا:

«دیده تنگ دشمنان خدای بسنان اجل سپوخته به» گلستان سعدی
«هرکه باشد سپوزگار به دهر نوش با کام او بود چون زهر»

(ابوشکور بلخی)

«سپوزگار» در این بیت در معنی «آنکه کارها را پس اندازد و تاخیر کند، به کار رفته است.

«ولی را گاه نه بر گاه بنشان عدو را چاه کن در چاه بسپوز»

(سوزنی سمرقندی)

(ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «سپوختن، سپوزیدن»)

نمونه‌ای از بوستان سعدی باب تواضع:

«یکی تیری افکند و در ره فتاد وجودم نیاززد و رنجم نداد
تو برداشتی و آمدی سوی من همی در سپوزی به پهلوی من»

(سعدی، ۱۳۹۵: ۲۳۱، ۳۰۰-۳۰۱)

در بیت مورد نظر از بوستان سعدی «درسپوزی» به معنی «فروردن تیر در پهلوی» به کار رفته است.

در فرهنگنامه قرآنی «سپوختن» در ترجمه چهار مصدر و فعل قرآنی، در کنار برابره‌های فارسی متنوع در دیگر قرآن‌های مترجم، تفاوت معنایی بیشتری را نسبت به واژه‌نامه‌های دیگر نشان می‌دهد. برای نمونه: در ترجمه فعل قرآنی «دَعَا، طُور/ ۱۳» به شکل مصدر «سپختن ۱، سپوختن ۳» با برابره‌های دیگری چون «بازگردانیدن ۳۰، باز زدن ۳۶، راندن ۴۲ و افکندن ۱۱۱» به کار رفته است (ر.ک. یاحقی ۱۳۷۷: ذیل «دَعَا»). در ترجمه «النَّسِيءُ، توبه/ ۳۷» به گونه مصدر «سپوختن ۲۷» به کار رفته است. برابره‌های دیگر آن در فرهنگنامه مصادری چون «سپس بردن ۲، ۱۱، واپس داشتن ۲۹، فراموش کردن ۳۸، بایس افکندن ۵۷ و ...» است (ر.ک. یاحقی ۱۳۷۷: ذیل «النَّسِيءُ»).

در ترجمه فعل قرآنی «يَدْعُونَ، طُور/ ۱۳». افعال «سپخته شنند ۱، سپوخته شوند ۳ با چندبرابر فارسی دیگر چون «برانند شان ۲۹، بازگردانند ایشان را ۳۰» باز زده شوند ۳۹ و

خوانند ایشان را ۱۰۰ آمده است، که «براند و خوانند ایشان را» بیانگر تضاد معنایی فعل «سپوختن» است. (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «یَدْعُونَ»). برای ترجمه فعل «یُفَرِّطُونَ، انعام/۶۱»، «سپوز کند ۱۰» به کار رفته است. مترادف‌های دیگر این فعل عبارتست از: سستی کنند ۲۷، دست بازدارند ۷۸، گزاف کنند ۱۰۷» (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «یُفَرِّطُونَ»).

- کامستن

«کامستن» از دیگر افعالی است که از فارسی میانه به فارسی دری راه یافته است. در پهلوی به گونه «kām, kimistan» به معنی آرزو کردن و خواستن آمده است (ر.ک. مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل «kāma»).

در واژه‌نامه بندهشن به شکل‌های «kāmastan» در معنی «میل کردن»، «کامست»، «kāmast» در معنی «میل کرد» و «kāmēd» به معنی «میل خواهد کرد» به کار رفته است (بهار، ۱۳۴۵: ذیل «kām, kāmistan»). فره‌وشی (۱۳۸۱: ۴۰۲) به هر دو شکل «kāmistan, kāmastan» در فرهنگ خود اشاره کرده است. ریشه فعل در فارسی باستان و اوستایی به صورت‌های «kāmak, kāmakih, kāmakan, kāmastan» به کار رفته است (ر.ک. هرن، ۱۳۹۴: ذیل «kam / کام»).

«کامست، kāmist» فارسی میانه را، ماده ماضی جعلی می‌دانند که از ماده مضارع ساخته شده است (ر.ک. ابولقاسمی، ۱۳۷۳: ۶۸). در فرهنگنامه قرآنی «کامستن» در صیغه‌های فعلی گوناگون همچون «می‌کامد»، «کامستند»، «نکامد»، «کامستی» و ... آمده است، برای نمونه:

در ترجمه فعل «أَكَادُ، طه/۱۵» به صورت «کامم ۱» در کنار برابری چون «می‌خواهم ۳، نزدیکم ۷۹، توانم ۸۷» به کار رفته است (یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «أَكَادُ»). در ترجمه فعل «أَبِي، فرقان/ ۵۰» به شکل نکامست ۱۱۹ آمده است. برابری دیگر فعل «نخواستند ۳، نافرمانی کردند ۴۶ و سر باز می‌زند ۷۶» است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «أَبِي»). در تفسیر سوره بقره «کامستن» به صورت‌های «کامستید و کامید» به کار رفته است (ر.ک. آیه الله زاده شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۰۱).

- گینیدن

ریشهٔ فعل «دیدن» در هند و اروپایی به شکل «waid» در معنی مشاهده کردن، دیدن، یافتن و در ایرانی باستان به شکل «wid-waid» آمده است. در زبان پهلوی ریشهٔ این فعل به شکل «dedan, wēn» به کار رفته است (ر.ک. مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل «didan»).

این گونهٔ زبانی، مربوط به گویش‌های خاص جغرافیایی مثل گویش بشکردی در جنوب کرمان و گویش بلوچی است. اشمیت (۱۳۸۳: ۵۸۹) بلوچی را یکی از زبان‌های ایرانی شمال غربی می‌داند که نیای ایرانی میانهٔ آن به پارتی نزدیک‌تر بوده تا به فارسی میانه. نویسنده معتقد است که نظام‌های پیچیده‌ای از ساخت‌های مرکب فعلی در گویش بلوچی وجود دارد که در بیشتر آنها از فعل «dīt-gind»، «دیدن» استفاده شده است، برای نمونه: «*man - gīndīn*»، من در حال نگاه کردن هستم». صیغه‌های مختلف «گینیدن» در ترجمهٔ فعل قرآنی «تُبصِرُ، قلم/۵» به صورت «بگینی ۱» همراه با مترادف‌هایی چون بینی ۳، سرانجام بینی تو ۶۴، به کار رفته است. (یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «تُبصِرُ»). صیغه «گیند ۱» در مقابل فعل «یلقاهُ، اِسرائ/۱۳» با برابره‌های دیگری چون بیند ۳، برسد ۱۲۸، به کار رفته است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «یلقاهُ»). در ترجمهٔ فعل قرآنی «لأری، نمل/۲۰» نمی‌گینم ۱، به کار رفته است. برابره‌های دیگر این فعل قرآنی «نمی‌بینم ۳، همی‌بیند ۶۱» است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «لأری»).

یکی از ویژگی‌های قرآن قدس، این است که در مقابل «و- w/ آغازی کهن، «گ- g/ یا گو- /- gw» که به صورت ک- کو- /- KW -K نوشته شده، آمده است، مثل کواد (=gwad) باد کوافته (=gwafte) بافته، (=gin) بین (ریشهٔ دیدن) (ر.ک. لازار، ۱۳۹۳: ۱۴۶-۱۴۵). این فعل در گویش‌های بلوچی، بشکردی و خوری به گونه‌های زیر کاربرد داشته است:

«بلوچی: [*vind - tofind / dīsta, gind - / dīta, gīng*]

بشکردی: *gīn* / خوری: *gin* [⟨*vain* - / *be - dium*] (حسن دوست، ۱۳۸۹:

ذیل «دیدن»). در دیگر فرهنگ‌های معتبر نشانی از این فعل دیده نشد.

نمونهٔ دیگری از قرآن کهن قدس:

«ارگینی تراکه گنه کاران فرود گرفتاران سرها ایشان بند نزدیک خداوند ایشان.

سجده/۱۲) (رواقی، ۱۳۶۲: به نقل از قرآن قدس، ۲۷۱).

- وستام کردن

«*abestām = abestān*»: پستی، پناه» (مکنزی، ۱۳۷۳: ذیل «*abestām*»). فره‌وشی (۱۱۳: ۳۸۱) «*apastām*» را به معنی «پشت گرم» آورده است. این فعل مرکب از زبان پهلوی به فارسی دری راه یافته است و از میان قرآن‌های مترجم فقط یک بار در قرآن قدس در برابر فعل «تَوَكَّلَ»، آل عمران/۱۵۹» به شکل فعل امر «وستام کن ۱» با مترادف‌هایی چون «بسپار کار خویش ۲، کار خود بساز ۳۹ و ... آمده است (یا حقی، ۱۳۷۷: ذیل «تَوَكَّلَ»). دیگر واژه‌نامه‌های معتبر به این فعل اشاره نکرده‌اند.

نمونه‌ای از قرآن قدس:

«از مان منشتی شی وستام کن ور خدای، آل عمران / ۱۵۹» (رواقی، ۱۳۶۲: ۹).

- هکوی / هکوی شدن

«هکوی، سرگشته و متردد» (رشیدی، ۱۳۳۷: ذیل «هکوی»). در برهان قاطع هکوی [هک / هُ] به فتح اول و سکون ثانی و واو تحتانی کشیده به معنی سرگشته و حیران و پریشان آمده است (برهان، ۱۳۹۱، ذیل: «هکوی»). در آندراج نیز به معنی سرگشته و متردد آمده است (ر.ک. پادشاه، ۱۳۶۶: ذیل «هکوی»). دهخدا (۱۳۷۷: ۲۳۵) نیز سرگشته و متردد معنی کرده است. در ذیل فرهنگ‌های فارسی در مقابل این واژه علامت سوال گذاشته شده و «درمانده شدن، سرگردان» آمده است (ر.ک. رواقی، ۱۳۸۱: ۳۶). از افعالی است که فقط در قرآن قدس کاربرد داشته و نمونه‌های متنوع این فعل همراه با برابره‌های گوناگون از دیگر قرآن‌های مترجم در فرهنگ‌نامه در مقابل پنج فعل قرآنی به کار رفته است، مثال:

در ترجمه فعل قرآنی «بَرَقَ، قیامة/۷» به شکل «هکوی شد ۱» به کار رفته و برابره‌های دیگر این فعل عبارتست از: «خیره ماند ۳، بجهد ۳۹، بازماند ۶۱، کند شود ۸۸ و ۱۰۸، درخشنده شود ۱۱» (یا حقی، ۱۳۷۷: ذیل «بَرَقَ»).

«هکوی شد ۱» در برابر فعل قرآنی «بُهتَ، بقره/ ۲۵۸» همراه با برابره‌هایی چون فروماند ۲، سرگردان شد ۳، خشک فروماند ۱۰، خاموش شد ۲۵، بی‌هوش کند ۵۳ به کار رفته است (ر.ک. یا حقی، ۱۳۷۷: ذیل «بُهت»). در برابر واژه قرآنی «لَبَسَ، ق/ ۱۵» به صورت اسم «هکوی ۱» و همراه با اسم مصدرها و مصادر چون «پوشیدگی ۲، شوریده کردن ۲، شورش ۶، پوشیدن ۲۹، پوشش ۳۸، پوشیدنی ۸۸» آمده است «هکوی در این جایگاه در

معنی «گمان و شگفتی» است (ر.ک. یا حقی، ۱۳۷۷: ذیل «لَبَس»). در مقابل فعل قرآنی «یَتَبَهُونَ، مانده / ۲۶» به گونهٔ فعل‌گذرای سببی «هکوی می‌گرداند ۱» با برابری چون «سرگشته همی‌کردند ۲» گم شد ۷۸ و ...» به کار رفته است. (ر.ک. یا حقی، ۱۳۷۷: ذیل «یَتَبَهُونَ»).

«یَعْمَهُونَ، انعام / ۱۱۰» فعل قرآنی دیگری است که «می‌هکوی شدند ۱» به گونهٔ فعل مضارع اخباری، در ترجمهٔ آن به کار رفته است و نمونه‌هایی چون «سرگشته همی‌گردند ۲، کورو کبود و کنست می‌باشند ۱۰، فرو مانده می‌باشند ۲۷ و ...» برابری دیگر آن هستند (ر.ک. یا حقی، ۱۳۷۷: ذیل «یَعْمَهُونَ»). بسامد گونه‌های متنوع این فعل با وجود نادر بودن، در قرآن قدس زیاد است. هیچ کدام از واژه‌نامه‌ها به جز فرهنگنامهٔ قرآنی به کاربرد این فعل در معانی «پوشانیدن و شورش کردن» اشاره نکرده‌اند.

این افعال نمونه‌های انگشت‌شماری از فعل‌های زبان‌های ایرانی پیش از فارسی دری هستند که در ترجمه‌های قرآن بویژه در دورهٔ رشد و تکوین فارسی دری و در مقابل افعال قرآنی از آنها استفاده شده است.

۲.۵ افعال ناشناخته

گروهی از افعال فارسی به کار رفته در برابر فعل‌های قرآنی، افعال ناشناخته‌ای هستند که بسامد کاربرد آنها کم و ریشهٔ آنها نامعلوم است. به نظر می‌رسد این دسته از افعال صرفاً گونه‌های گویشی هستند و فقط به یک منطقهٔ جغرافیایی و گویش خاص، اختصاص دارند. تعدادی از این افعال در زیر معرفی می‌شود.

- برا فلاجیدن

یکی از گونه‌های ناشناختهٔ مهجور که در فرهنگنامهٔ قرآنی آمده، فعل پیشوندی «برافلاجند ۵۲» است که در برابر فعل قرآنی «نُشِرَتْ، تکویر / ۱۰» به کار رفته است. چند نمونه از برابری‌های فراوانی که در ترجمهٔ این فعل قرآنی به کار رفته، عبارت است از: «واز کرده شهد ۱، بگشایند ۳۰، پراکنده کنند ۴۱، پیران شوند ۹۹ و ...» (ر.ک. یا حقی، ۱۳۷۷: ذیل «نُشِرَتْ»).

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۴۳

قرآن شماره ۵۲ که فعل «برافلاجند» در آن به کار رفته، در قرن هفتم کتابت شده و از نظر ترجمه و واژه‌های ناب فارسی قابل توجه است (همان: چهل و هشت و چهل و نه). کاربرد این فعل کهن در تفسیر «روض الجنان و روح الجنان» معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی، که مهم‌ترین تفسیر نوشته شده در سده ششم هجری است، بسامد بالایی دارد. و باید مربوط به گویش‌های منطقه «ری» باشد. این فعل به شکل‌های «برافلاجیدن و بر افلاختن» در تفسیر مورد نظر به کار رفته است. نمونه‌ای از تفسیر روض الجنان:

«دو بال داشت که اگر بر افلاختی به مشرق و مغرب برسدی. چون شب به آخر رسد و پرها بر افلاجد و به هم باز زند. بنی اسرائیل / ۱۲-۱۰» در این آیات «برافلاختن و برافلاجیدن» در معنی «برافراشتن و باز کردن» به کار رفته است (ر.ک. رازی، ۱۳۷۱: ۱۲، ۱۳۹).

- جوخیدن

این گونه متروک و ناشناخته در برابر فعل قرآنی «يَصُدُّونَ» زخرف/۵۷ به صورت «می‌جوخیدند ۱» همراه با برابره‌های دیگری از قرآن‌های مترجم کهن چون «می‌خروشدند ۳، برگردیدند ۲۴، رویتافتند ۴۳، بانگ برمی‌دارند و می‌خروشدند ۷۹، شاد می‌شوند ۳۳» به کار رفته است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «يَصُدُّونَ»).

«جوخیدن» از گونه‌های نادر و کهن به کار رفته در قرآن قدس است. نشانی از این فعل در دیگر قرآن‌های مترجم دیده نشد و به جز «ذیل فرهنگ‌های فارسی» واژه‌نامه‌های دیگر به آن اشاره نکرده‌اند.

نمونه‌ای از قرآن قدس:

«ازمان زده شد پسر مریم مثلی، از مان قوم توا (= تو) از آن می‌جوخیدند: زخرف/۵۷» (رواقی، ۱۳۸۱: به نقل از قرآن قدس، ۳۲۸).

- حنایشت کردن / حناییدن

ضبط‌های گوناگون این فعل کهن با استناد به قرآن قدس، در فرهنگ‌نامه قرآنی، آمده است. در ترجمه فعل «تَنفَكْرُونَ» بقره/۲۱۹ «همراه با برابرهایی چون «اندیشه کنید ۲، بیندیشید ۴۲ و ...» به کار رفته است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «تَنفَكْرُونَ»). صورت دیگر

این گونه کهن، فعل نفی «بهنایند ۱» است که در برابر فعل «لَا يَتَدَبَّرُونَ، نساء/ ۸۲» به کار رفته است. برابره‌های دیگر فعل «اندیشه می‌کنند او نه اندیشید ۱۰» یکی ننگرد ۳۹ و... است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «لَا يَتَدَبَّرُونَ»). کاربرد دیگر این فعل را به گونه صفت فاعلی «حنایشت کناران ۱» در ترجمه «لِلْمُتَوَسِّمِينَ، حجر/ ۱۵» در کنار برابرهایی چون «زیرکان ۲، اندیشه‌کنندگان در نشانه ۲۹» می‌بینیم (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «لِلْمُتَوَسِّمِينَ»).

- راژیدن

این مصدر ناشناخته در فرهنگنامه قرآنی، در ترجمه واژه قرآنی «سُبَاتًا، فرقان/ ۴۷» با واو عطف در کنار واژه «راحت ۴۷» و همراه با برابرهایی چون «آرامگاه، آرامش ۳۰، راحتی ۱۲۰» آمده است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «سُبَاتًا»). نشانی از این «واژه» در فرهنگ‌های معتبر دیده نشد.

- ماخت شدن

«ماخت شده است» در قرآن شماره ۹۲، در ترجمه «أَخْفَى، سجده/ ۱۷» همراه با برابره‌های دیگری چون «پهنام کرده شهد ۱، پوشیده کند ۴۳ و...» آمده است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «أَخْفَى»). ریشه و خاستگاه این گونه کهن مشخص نیست و در هیچ کدام از واژه‌نامه‌ها نمونه‌ای از آن دیده نشد.

- نگسیدن

از افعال ناشناخته‌ای است که در ترجمه فعل «يَتَجَرَّعُهُ، ابراهیم/ ۱۷» به شکل «می‌نگسید ۱» در قرآن قدس به کار رفته و در فرهنگنامه قرآنی با برابره‌های دیگری از قرآن‌های مترجم چون «همی فروکشد ۲، پاره پاره خورد ۳، فروآشامند ۴ و...» به آن اشاره شده است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «يَتَجَرَّعُهُ»). در مصادر اللغة «التَّجَرُّعُ: فروخورد آب و خشم و آنچه بدان ماند» معنی شده است (ر.ک. جوینی، ۱۳۶۲: ذیل «يَتَجَرَّعُهُ»). در هیچ واژه‌نامه دیگری به جز فرهنگنامه، نمونه این فعل دیده نشد.

۳.۵ وام واژه‌ها Lexical Borrowing

در واژه‌سازی برای مفاهیم نو که در زبان‌های بیگانه، واژه‌ای برای آنها وجود دارد، وام‌گیری واژه‌ها یکی از راه‌های ساخت واژه شمرده می‌شود. زبان فارسی دری به دلیل مجاورت با بعضی از زبان‌های حوزه جغرافیایی خود، مجموعه گسترده‌ای از واژه‌های اقوام همسایه هم‌چون سغدی، تاجیکی، افغانی را وام گرفته است.

با رونق زبان فارسی در قرن‌های اول و دوم هجری و کاربرد آن به جای گویش‌های ایرانی شمال غربی (پارتی) این زبان به سرعت در ایران غربی و خراسان گسترش یافت و به منطقه وسیع ماوراءالنهر رسید، به طوری که ساکنان مناطقی که سغدی زبان بودند و گویندگان گویش‌های بلخی، سکایی، تخاری به تدریج فارسی را آموختند و پس از عبور از مرحله دو زبانی، فارسی زبان شدند. این زبان‌ها به تدریج از بین رفتند و فارسی دری جایگزین آنها شد؛ اما به دلیل هم‌جواری این زبان‌ها با حوزه جغرافیایی فارسی دری، تعدادی از واژه‌های آنها به فارسی دری وارد شد و مورد استفاده قرار گرفت (ر.ک. ارانسکی، ۱۳۹۴: ۱۰۴-۱۰۳).

همان‌طور که پیش از این گفته شد، پس از ورود اعراب به ایران و پذیرفتن دین اسلام، مترجمان قرآن برای بهره‌گیری از قرآن کریم و ترجمه آن به زبان فارسی از همه امکانات و شیوه‌های واژه‌سازی برای برابرگذاری واژه‌های قرآنی استفاده کرده و برای این هدف حتی از وام واژه‌ها نیز بهره برده‌اند. تعدادی از این وام واژه‌ها به مرور زمان از نظام واژگان زبان فارسی حذف شده و به واژه‌هایی متروک و مرده تبدیل شده‌اند. تعدادی نیز با تغییر شکل به گونه‌ای متفاوت و با فاصله گرفتن از صورت اصلی خود به حیات خویش ادامه داده‌اند. بعضی از این وام‌واژه‌ها نیز فقط در متون ادبی در حوزه شعر و نثر باقی مانده‌اند. در زیر چند نمونه انگشت شمار از این وام‌واژه‌ها که برای ترجمه افعال قرآنی از سوی مترجمان به خدمت گرفته شده است، معرفی می‌شود:

- الفختن

از وام‌واژه‌های کهنی است که تقریباً تمام واژه‌نامه‌ها به شکل‌های مختلف آن پرداخته‌اند. «الْفَخْت: چنان بود که گویی بیندوخت و گرد آورد/ الفنج: اندوختن بود.

بوشکور گفت:

«میل‌فنج دشمن که دشمن یکی فراوان و دوست از هزار اندکی»

(اسدی توسی، ۱۳۱۹: ذیل «الفخت/الفنج»).

در برهان قاطع «الفخت، ماضی «الفختن» است یعنی به هم رسانید و اندوخت و جمع کرد. (برهان، ۱۳۹۱: ذیل «الفخت»).

در فرهنگ رشیدی با استناد به شعر تعدادی از شعرا به گونه‌های مختلف واژه اشاره شده است. «الفاختن، الفختن، آلفخجیدن و الفغدن» هر پنج لغت به معنی اندوختن است. ابوشکور:

«زالفنج دانش دلش گنج بود جهان‌دیده و دانش الفنج بود»

سنایی:

«با قناعت کش ارکشی غم و رنج و رنه بگذر ز عقل و عشق الفنج»

ناصر خسرو:

«تویی تمیز بر الفخدن ثواب مرا / (رشیدی، ۱۳۳۷: ذیل «الفاختن»).

«حسن دوست (۱۳۹۳: ۲۶) «الفغدن» را واژه‌ای دخیل از زبان سغدی می‌داند که ماده ماضی آن «aδβayd» است و ماده مضارع آن «aδβanʃ» است که «δβ» به LF تبدیل شده است. ماده ماضی این فعل از ایرانی باستان: «tvaxta» و ماده مضارع آن از ایرانی باستان: «tvanjā» از ریشه «tva(n)g» مشتق است.

از بین زبان‌های ایرانی میانه شرقی مانند ختنی - تمشقی - سغدی، خوارزمی و بلخی که واژه‌های آنها به فارسی دری راه یافته‌اند، زبان‌های سغدی و بلخی گسترش زیادی داشته‌اند. و زبان فارسی در قلمرو آنها رواج یافته است. نخستین پارسی‌سرایان از این قلمرو برخاسته‌اند. هنینگ (۱۹۳۹: ۹۷) در مقاله خود وام‌واژه‌های ایرانی میانه شرقی را سغدی دانست. «d» ایرانی باستان در زبان سغدی به «δ» دگرگونی یافته است و هنینگ وام‌واژه‌های ایرانی شرقی با دگرگونی آوایی «d» ایرانی باستان به «L» را متعلق به گویش غربی و نامکتوب سغدی دانست. از میان وام‌واژه‌های سغدی که هنینگ به آنها اشاره کرده «الفغدن/alfaGdan» به معنای اندوختن، به دست آوردن، گردآوری کردن» از δβ'γs سغدی است هنینگ «الفغدن» را صورت اصلی می‌داند و معتقد است که «الفاختن»، الفخدن،

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۴۷

الفقدن و الفختن» صورت‌های غیر اصلی هستند و «الفختن» صورت فارسی شده «الفعدن» است. پژوهشگر دیگری به نام شوارتس در بررسی وام‌واژه‌های ایرانی در زبان تخاری، وام‌واژه‌هایی با دگرگونی آوایی «d» ایرانی باستان به «L» را بلخی دانست و آن واژه‌های بلخی را بازسازی کرد که با کشف اسناد جدید بلخی در دهه ۱۹۹۰ در شمال افغانستان، درستی نظریه و واژه‌های بازسازی شده این پژوهشگر تایید شد. به احتمال زیاد واژه‌هایی که هنینگ معرفی کرده بود نیز وام‌واژه‌های بلخی هستند (ر.ک. جعفری دهقی و همکاران، ۱۳۹: ۲-۳).

نمونه‌ای از شعر رودکی:

«با خردومند بی وفا بود این بخت خویشتن خویش را بکوش تو یک لخت
خود خور و خود ده کجا نبود پشیمان هر که بداد و بخورد از آنچه بیلخت»

(رودکی، ۱۳۸۶: ۷)

نمونه‌ای از قابوس‌نامه:

«والفعدة تو باید که کتاب‌ها و اجزا و قلم و قلمدان و مجبره و کارد قلم تراش و مانند این چیزها بود (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۵۹).

در فرهنگنامه قرآنی به جز «الفعدن»، صورت‌های گوناگون «الفختن» در ترجمه افعال قرآنی به کار رفته است، برای نمونه: در مقابل فعل قرآنی «إِجْتَرَحُوا، جاثیه / ۲۱»، «الفختند ۶۲» همراه با برابری دیگر از قرآن‌های مترجم همچون «ورزیدند ۳» «همی سگالند ۱۶»، «بیندوختند ۲۹ و...» آمده است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «إِجْتَرَحُوا»).

صورت‌های دیگر «الفختن» در صیغه‌های مختلف در برابر فعل‌های قرآنی «اِقْتَرَفْتُمُوهَا، توبه / ۲۴» «جَرَحْتُمْ، انعام / ۶۰» به کار رفته است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «كَسَب»).

نمونه‌ای از تفسیری بر عشری از قرآن مجید:

«هر مالی که مکاتب الفنجد، او را که بود که کتابه بتوزد، آزاد گردد. نور / ۳۳» (تفسیری بر

عشری از قرآن مجید، ۱۳۵۳: ۳۶۸)

- شپیلدن

از افعال کهن متروکی است که ریشه در زبان‌های هندواروپایی دارد. در فرهنگ‌های گوناگون به این فعل کهن در دو معنای «فشردن» و «صفیر زدن» اشاره شده است. در غیاث‌اللغات این واژه در معنی «افشردن» آمده است (ر.ک. رامپوری، ۱۳۶۳: ذیل «شپلیدن»). در آندراج «شپلیدن» به معنی «صفیر زدن» یعنی «آوازی که از دهان، گاه کبوتر پرانیدن» درآید، به کار رفته است (ر.ک. پادشاه، ۱۳۶۶: ذیل «شپلیدن»). در فرهنگ رشیدی «شفلیدن» با ضم به معنی «صفیر زدن» است (ر.ک. رشیدی؛ ۱۳: ذیل «شفلیدن»). برهان قاطع «شپلیدن» را به جز معانی «صفیر زدن و افشردن» در معانی کنایی «فریبیدن، شیفته شدن و شیدایی بودن و دیوانگی کردن» در نظر گرفته است.

امیر خسرو و دهلوی گوید:

«گلایی صفت بر جفا بگذرد که گل را شپلند و آبش برند»

(برهان، ۱۳۹۱: ذیل «شپلیدن»).

در فرهنگ نفیسی نیز به کاربرد «شپلیدن» (Cepolidan, Caplidan) در هر سه معنی «صفیرزدن، فشار دادن و شیفتگی و دیوانگی» اشاره شده است (ر.ک. ناظم‌الاطبا، ۱۳۵۵: ذیل «شپلیدن»). از دیدگاه ریشه‌شناسی در واژه «شپیل / šipel، تحول واج میانی «پ» به «ب» و «خ» صورت‌های متنوعی از این فعل را ایجاد کرده است. ریشه واژه «Xšvaid» با «Xy آغازی» از هند و اروپایی مشتق شده است. این واژه در گویش‌هایی چون پشتو به شکل «špōL» سوت زدن، شفلیدن» و درآسی به صورت «špelōy» در معنی «فلوت، نی» به کار رفته است. در گویش طبری «پ» به «خ» تبدیل شده و کلمه به شکل «شخیل» کاربرد دارد (ر.ک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ذیل «شپیل»). این فعل که گونه فارسی افغانستان (دری) است، در ترجمه افعال قرآنی با فرایندهای آوایی که بر روی واژه رخ داده، به شکل‌های متنوع به کار رفته است، برای نمونه: در ترجمه «مُکاءُ، انفال/۳۵» به شکل مصدر «شپلیدن ۱» همراه با برابره‌های کهن و جدید متنوعی چون «شخولیدن ۳، شبخواوص و ص کردن ۱۰، بانگ کردن ۲۴، ششم زدن ۳۵، شبلیدن ۷۲، شنیوه زدن ۸۵، سیلی زدن ۹۲ و خوانندگی ۱۳۶» آمده است. در ترجمه «أعصیرُ، یوسف/۳۶» مترجمان از «میشپیلیم ۶۱، شپیلید ۶۹» بهره برده‌اند.

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۴۹

مترادف‌های دیگر این فعل در دیگر قرآن‌های مترجم «می‌اوشردم ۱، انگور شیر کردم ۴۹ و...» است. (ر.ک. یا حقی، ۱۳۷۷: ذیل «أَعَصِرُ»). به جز فرهنگنامه در هیچ کدام از فرهنگ‌ها به معنی «سیلی زدن» اشاره نشده است.

نمونه‌ای از تفسیر سورآبادی:

«و نبود مکر و ر کار نماز ایشان می‌کردند به نزدیک خدا مکر شپیلیدن. انفال/۲۵» (تفسیری کهن به فارسی، ۱۳۶۷: ۲۱). این تفسیر در حوالی منطقه خراسان و به احتمال قوی در هرات یا اطراف آن نوشته شده است.

– لخشائیدن

در واژه‌نامه‌های معتبر به نمونه‌های «لخشیدن» که گونه فارسی افغانستان است، پرداخته شده است. در آنندراج «لخشیدن»، «لغزیدن» معنی شده است. (پادشاه، ۱۳۳۶: ذیل «لخشیدن»). در برهان قاطع «لخشیدن» به معنی «لغزیدن است که پای از پیش به در رفتن و افتادن باشد» (برهان، ۱۳۹۱: ذیل «لخشیدن»).

در لغت‌نامه «لخشیدن [لَ دَ]» «لغزیدن، شخشیدن، لیزیدن، لیز خوردن، سر خوردن، معنی شده است.

سنایی:

«از تو بخشودن است و بخشیدن از من افتادن است و لخشیدن»

(ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «لخشیدن»).

معین (۱۳۷۸: ۳۵۷۵) با استناد به بیتی از حدیقه الحقیقه سنایی به «لخشیدن» *Laxs̄ - idan* در معنی «لغزیدن، سر خوردن، سریدن» اشاره کرده است.

«من نیم هوشیار، مستم گیر من بلخشیده‌ام، تو دستم گیر»

ماده مضارع «لخشیدن *Laxšīdan*» از ایرانی باستان «*raxša*» به معنی «لغزیدن، لیز خوردن» مشتق است. حسن دوست (۱۳۸۹: ۹۲) به کاربرد این فعل در گویش‌های فراوانی چون سنلگیجی، سدهی، اصفهانی، اسفراینی، سیستانی و بردسیری، اشاره کرده است. در زبان فارسی به گونه‌های «*Layzidan, Laxsian, Laysidan, saxsīdan*» آمده است. در

گویش سدهی این فعل به شکل «*Laxs̄ - laxs̄idan*» و در گویش گزی به شکل «*Läxs̄ - /laxs̄a, Liz̄*» کاربرد دارد.

نمونه‌هایی از «لخشیدن در متون نظم و نثر دوره رشد و تکوین فارسی دری:

در قابوس‌نامه در جمله «اندر راه پای بر خربزه پوستی نهاد، پایش بلغزید» در نسخه «ل» به جای «بلغزید»، «بلخشید» آمده است. (ر.ک. عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ح، ۱۴۵).
نمونه‌ای از خسرو و شیرین:

«جهان را هر دو چون روشن درخشید ز یکدیگر مبرید و ملخشید»

(نظامی گنجوی، ۱۳۹۵: ۵، ۱۳۶)

در فرهنگ‌نامه قرآنی «لخشیدن» یک بار در ترجمه فعل قرآنی «إِسْتَزَلُّهُمْ، آل عمران: ۱۵۵». به گونه فعل‌گذرای سببی «بلخشایند» همراه با برابری چون «برمزیست ۱، بلغزانید ۳» بخیزندید ۱۰، شخشانید ۲۷ و در معانی کنایی «بتباه داشت ۸۴، برد از جا ۹ و بر گناه داشت ۱۴» آمده است. (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «إِسْتَزَلُّهُمْ»). یک بار نیز در ترجمه «إِسْتَفْرَزْ، إِسْرَاءُ / ۶۴» به گونه فعل امر «بلخشان ۷۴» همراه با برابری چون «سبک سنج ۱، از جا بجنبان ۳۱، در کش و برپای ۴۱، بلغزان ۴۲ و...» آمده است. (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «إِسْتَفْرَزْ»).

- یخنی نهادن

«یخنی» آنچه نقد و جنس نگاه دارند که وقت حاجت به کار آید و به عربی ذخیره گویند (رشیدی، ۱۳: ذیل: «یخنی»). در برهان قاطع «یخنی» به معنی «پخته» است که در مقابل خام است و به معنی ذخیره هم آمده است (برهان، ۱۳۹۱: ذیل «یخنی»).

«یخنی نهادن» در لغت‌نامه، مصدر مرکب است به معنی «ذخیره کردن، پس‌انداز کردن، چنان‌که قورمه را در شکنه گوسفند (یادداشت مولف) (ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «یخنی نهادن»). این فعل در تاج المصادر در برابر واژه «ذخر» آمده است (بیهقی، ۱۳۶۶: ذیل «ذخر»).

در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی «یخنی» با «yxnyy» در زبان سغدی به معنی «پس افکند کرده، جایی نهاده، جایی گنجانده» مقایسه شده است (ر.ک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ذیل «یخنی»). رواقی (۱۳۹۲: ۱۷۵۷) «یخنی، yaxni» را گونه فارسی افغانستان (دری)

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۵۱

دانسته و به ترکیب‌های مختلفی چون «یخنی پزی، یخنی پلاو، یخنی نمودن، یخنی کردن و...» استناد کرده است.

در فرهنگنامه قرآنی، این برابر فارسی یک بار در ترجمه فعل قرآنی «تَدَّخَرُونَ، آل عمران/ ۴۹» به صورت فعل مرکب «یخنی می‌نهایت ۲۸» «یخنی می‌کنید ۳۰»، «یخنی کنید و یخنی نپدید ۱۰۹» همراه با برابره‌های متنوعی چون «بنهید، پنهان کنید ۲، باز نهاده باشید ۲۹، نگاه می‌داریت ۴۱، بخیرکنید ۴۲، ذخیره می‌کنید ۱۱۶» آمده است (ر.ک. یاحقی، ۱۳۷۷: ذیل «یخنی نهادن»).

در بخش بعدی این جستار فهرست صد و هفتاد و یک مصدر کهن و نادر در فرهنگنامه قرآنی ارائه می‌شود:

فهرست مصادر افعال کهن و مشتقات آنها در فرهنگنامه قرآنی

مصدر	معنی	مصدر	معنی
۱	آرام‌نیدن/ آرامیدن/ آرانیدن	آرام دادن/ جای ساختن	۴۴
۲	آساسیدن	به ستوه آمدن	۴۵
۳	آغازیدن/ آغاز کردن/ برآغازیدن	آغاز کردن	۴۶
۴	آغالیدن/ آغالیدن/ برآغالیدن/ غالیدن/ آقالیدن	برانگیختن	۴۷
۵	آکندن	خوردن	۴۸
۶	آلوفج خواندن	نادان شمردن/ سرزنش	۴۹
۷	آماردن/ آماریدن	شمردن/ به حساب آوردن	۵۰
۸	آماسیدن/ برآماسیدن	ورم کردن	۵۱
۹	آمیزیدن	آمیختن	۵۲
۱۰	آمینجیدن	آمیختن	۵۳
۱۱	آویزگتی کردن	پیکار کردن	۵۴
۱۲	آهختن/ آهختن/ آهختن	بیرون آوردن/ بیرون کشیدن	۵۵
۱۳	آهنجیدن/ آهنجیدن/ هنجیدن	کشیدن	۵۶

۵۲ کهن‌نامهٔ ادب پارسی، سال ۱۳، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

معنی	مصدر		معنی	مصدر	
امیدن دادن	بیوس دادن/ بیوسیدن	۵۷	دل نهادن/ قصد کردن	آهنگ کردن	۱۴
مسدود شدن/ بازداشتن	پنافتن/ پنامیدن/ فاپتامیدن/ پناویدن	۵۸	سوراخ کردن/ معیوب کردن	آهومند کردن	۱۵
خوابیدن	پهلوانهاندن	۵۹	پافشاری کردن	استهیدن/ استیهیدن/ ستهیدن	۱۶
سیلی زدن	تپانچه زدن	۶۰	فشاردن	اشپیلیدن/ شپیلیدن/ شپیلیدن	۱۷
دروغ زن گرفتن	تدروزن گرفتن	۶۱	برانگیختن	افزولیدن/ برافزولیدن	۱۸
پیروز و فایز گشتن	تدمست بردن	۶۲	گشودن/ باز کردن	افلاجیدن/ برافلاجیدن	۱۹
راه یافتن	تره بردن	۶۳	وضع حمل کردن	افکانه/ افگانه کردن	۲۰
گرم کردن	تسپیدن/ تسپانیدن/ تفسیدن/ تفسانیدن	۶۴	بیهوده گفتن/ هرزه درآیدن	اکارگوهیدن	۲۱
میل کردن/ منحرف کردن	چفسیدن/ چسپیدن/ تفسیدن/ تفسانیدن	۶۵	اندوختن/ جمع کردن	الفاختن/ الفختن/ الفخت کردن/ الفنجیدن/ الفنجیدن	۲۲
اندیشه کردن	حنایشت کردن/ حناییدن	۶۶	شریک آوردن	انباز آوردن/ بودن/ داشتن/ شدن/ فراآوردن/ فراداشتن/ کردن/ گرداندن/ گرفتن/ گفتن/ انبازش گفتن/ انبازی کردن/ ساختن/ گرفتن/ نمودن	۲۳
کم شدن	خچاره شدن/ خچاره کردن	۶۷	ریز ریز کردن	انجیدن	۲۴
معترف شدن	خواستوان شدن/ خواستوار گرفتن/ خستوار گرفتن/ خستون شدن/ خستو آمدن/ خستو شدن	۶۸	پناه بردن/ زینهار خواستن	اندخسیدن/ اندخسانیدن/ اندخشیدن/ اندخشانیدن	۲۵
نالش و خروش و بانگ خر	خنک زدن	۶۹	گنج نهادن	اندر گنج و نهل کردن	۲۶
تندر/ بانگ کردن ابر	خیریدن ابر	۷۰	برانگیختن	انماریدن	۲۷
کینه کشیدن	دادواز آوردن	۷۱	گرویدن	اوبنه برویدن	۲۸
برانگیزانیدن/ پراکنده کردن	داهیدن	۷۲	خوابیدن	اوناییدن	۲۹
نگاه داشتن/ درجای نهادن	دراوارستن	۷۳	غافل شدن/ سستی کردن	بارخوار شدن/ بارخواری کردن/ بارخوار گندادن	۳۰
دروغ بافتن	درحیدن/ درحنیدن/ درمحیدن	۷۴	گردانیدن/ دگرگون کردن	بُخریدن	۳۱
واگذاریدن/ بارگرداندن/	درگور دادن/ درگور	۷۵	ترسانیدن/ بیم دادن	بدست/ بدست بردن	۳۲

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۵۳

مصدر	معنی		مصدر	معنی
			برگماردن	گرفتن
۳۳	به دم رفتن	پیروی کردن	۷۶	دروای کردن
۳۴	برافروشدن/ برافرودن	گونگون شدن/ تفاوت پیدا کردن	۷۷	دنه گرفتن
۳۵	برخی کردن او خویشتن و اخیریدن	برابری	۷۸	دوسانیدن
۳۶	بردامیدن	پراکنده کردن	۷۹	دوسرگی/ دوسرگی کردن
۳۷	برزانیدن	کشت کردن	۸۰	دوس کردن
۳۸	برست/ برست بستن	بیم دادن	۸۱	دوسید کاری کردن/ دوسیدن
۳۹	پرستون کردن	پرستش کردن	۸۲	دیرانگیز کردن
۴۰	برمزایستن	لغزاییدن	۸۳	راحت و راژیدن
۴۱	برنشستن	سوار شدن	۸۴	رامشت پذیرفتن/ رامشتی شدن
۴۲	بروریدن	گرویدن	۸۵	روگرد کردن
۴۳	بژرجستن	از حد درگذشتن/ ستم کردن	۸۶	زوش شدن/ زوشی/ زوشی کردن

مصدر	معنی		مصدر	معنی
۸۷	زیوش کردن	زندگی کردن	۱۳۰	گسید کردن
۸۸	سازوار کردن/ سازوار گردانیدن/ سازواری/ سازواری افکندن/ سازواری جستن/ سازواری دادن/ سازواری کردن	شایسته کردن/ سازگاری/ فراهم کردن	۱۳۱	گلوچیدن/ برگلوچیدن
۸۹	سپوختن/ سپوزیدن	رانندن/ باز زدن	۱۳۲	گماریدن
۹۰	سنتبه شدن/ ستمبه	نافرمان شدن/ سخت شدن	۱۳۳	گندان
۹۱	سگالیدن/ سگالش/ سگالش کردن	چاره اندیشیدن	۱۳۴	گوارانیدن
۹۲	سیستن	یافتن	۱۳۵	گورزیدن
۹۳	شارانیدن/ شاریدن	ریختن	۱۳۶	گوسی کردن
۹۴	شافتن	دخول/ مجامعت	۱۳۷	گهارانندن

۵۴ کهن‌نامه ادب پارسی، سال ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

مصدر	معنی		مصدر	معنی
۹۵	شیلو زدن	۱۳۸	گیاردن/ گیاره کردن	گذاشتن/ رها کردن
۹۶	شخشدیدن/ شخشائیدن	۱۳۹	گینیدن	دیدن
۹۷	شخولیدن/ شخیدن شخیوه زدن/ شخیوه کردن	۱۴۰	لخشانندن/ لخشائیدن	لغزانندن
۹۸	ششم زدن	۱۴۱	لشن کردن	نرم کردن
۹۹	شکوهدیدن	۱۴۲	ماخت شدن	پنهان شدن/ کردن
۱۰۰	شنبه کردن/ شنبهی کردن	۱۴۳	ماسابانندن	پایه بستن/ چفته کردن
۱۰۱	شوشست	۱۴۴	مجیدن	لمس کردن
۱۰۲	شو هنگ کردن	۱۴۵	مزائیدن	لغزائیدن
۱۰۳	غنودن	۱۴۶	مگاس کردن	ستیهنگی و ابرام
۱۰۴	فایوزیدن	۱۴۷	منشتی شدن/ کردن	عزیمت کردن/ دل نهادن
۱۰۵	فادوایی/ فاوا افکنندن/ فاوا گردانیدن/ فاوا گشتن/ گردیدن/ فاوایی/ فاوایی کردن	۱۴۸	میزدک بردن/ میژدک بردن	مژده دادن
۱۰۶	فراشیدن	۱۴۹	نژندی نمودن	زاری کردن/ خواهش کردن
۱۰۷	فرهنجیدن	۱۵۰	نغوشه کردن/ نغوشیدن	گوش دادن
۱۰۸	فریده شدن/ فیرنده شدن/ فیریده شدن/ فیریدگی	۱۵۱	نقشانندن	لمس کردن
۱۰۹	فسبت کردن	۱۵۲	نگسیدن	پاره پاره خوردن/ آشامیدن/ فرو بردن
۱۱۰	کاریدن	۱۵۳	نوا در گور گرفتن	از خویش ساختن/ نو آوردن/ نو پدید آوردن
۱۱۱	کافتن	۱۵۴	نوف گرفتن	نو پدید آوردن
۱۱۲	کامستن	۱۵۵	وانج کردن/ وانج کردن	چفته بستن/ داربست کردن
۱۱۳	کاهانندن/ کاهانیدن/ کاهیدن	۱۵۶	ورگدار بودن	چشم داشتن/ راه بانئ
۱۱۴	کرانه شدن/ کرانه کردن/ کرانه گرفتن	۱۵۷	وژو دیدن	دندان سپید کردن/ خندیدن
۱۱۵	گرم داشتن	۱۵۸	وستام کردن	توکل کردن
۱۱۶	کرواد کردن/ کرواده نهادن	۱۵۹	وش کردن	بانگ زدن

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۵۵

مصدر	معنی	مصدر	معنی
۱۱۷	کژی کردن/ کژی نمودن/ کوزی کردن	ناراستی	۱۶۰
۱۱۸	کفتن	شکافتن	۱۶۱
۱۱۹	کفیدن	شکافتن	۱۶۲
۱۲۰	کوت شدن	کر شدن	۱۶۳
۱۲۱	کورونکست گردیدن	دودل بودن/ سرگردان بودن	۱۶۴
۱۲۲	کوی داشتن	گمان داشتن/ ندانستن	۱۶۵
۱۲۳	کیلی درآوردن	کژی کردن	۱۶۶
۱۲۴	گذاره دادن	فرا گرفتن	۱۶۷
۱۲۵	گدبخت شدن	بدبخت شدن	۱۶۸
۱۲۶	گذشتار کردن/ گذشتاری/ گذشتاری کردن	ستم کردن/ از حد گذشتن	۱۶۹
۱۲۷	گست کردن	روی ترش کردن	۱۷۰
۱۲۸	گراگر بودن	برابر بودن	۱۷۱
۱۲۹	گرایستن	میل کردن/ چسبیدن	

۶. نتیجه‌گیری

مطالعه و تجزیه و تحلیل نظام واژگانی زبان فارسی بویژه مصادر و افعال، بر اساس فرهنگنامه قرآنی - که گنجینه گسترده‌ای از واژگانی اصیل فارسی در برابر واژگان قرآنی است - نشان داد که صرف نظر از کلیت ساختار این زبان، ساخت و کاربرد واژه تحت تأثیر گونه‌های گفتاری و محلی و گوناگونی حوزه‌های جغرافیایی زبان فارسی بوده است؛ زیرا مترجمان قرآن در ضمن رعایت ساختار این کتاب برای پاسداشت زبان مادری از تمام امکانات این زبان برای واژه‌سازی بهره برده‌اند و در این مهم حتی از کاربرد واژگان بسیار کهن و گاه متروک و واژه‌های مناطق مختلف نیز ابایی نداشته‌اند، تا ترجمه قرآن فراخور فهم و دانش مردمان حوزه‌های جغرافیایی ایران بویژه ماوراءالنهر گردد.

بررسی شمای کلی صد و هفتاد و یک فعل کهن در فرهنگنامه بیانگر این نکته است که در کنار واژگان فارسی دری، تعدادی از برابره‌های فارسی، وام‌واژه‌هایی هستند که از زبان‌هایی چون «سغدی، بلخی، سیستانی» و... به فارسی دری راه یافته‌اند. مثل: «الفغدن» که به گونه‌های «الفختن، الفاختن، الفنجیدن» در فارسی دری به کار رفته است. گروهی دیگر افعالی هستند که از فارسی باستان به پهلوی و سپس به فارسی نو راه یافته‌اند. دسته‌ای دیگر نیز افعال ساخته شده در فارسی دری هستند که تعدادشان هم کم نیست. شمار زیادی از افعال کهن و مهجور متعلق به قرآن شماره یک یعنی قرآن مترجم قدس هستند که طبق نظر رواقی، کهن‌ترین برگردان قرآنی به فارسی است و بیشتر واژگانش از فارسی میانه وارد فارسی دری شده‌اند و در بسیاری از فرهنگ‌ها نشانی از آنها نیست.

بررسی فرهنگ پیش رو نشان داد که بجز ضرورت واژه‌سازی برای ترجمه قرآن، عامل دیگر که به قوت نظام زبان فارسی کمک کرده است، وسعت دامنه جغرافیایی زبان فارسی به ویژه منطقه شرق ایران بوده است. تنوع گونه‌ها، گویش‌ها، لهجه‌ها و تحولات آوایی آنها، تأثیر شگرفی بر تحول واژگانی و دستوری زبان فارسی داشته است. تفاوت فرهنگنامه قرآنی با متون و واژه‌نامه‌های دیگر، این است که این اثر ارزشمند دربردارنده طیف وسیعی از گونه‌های سره، کهن و متنوع فعل در ساخت‌ها و صیغه‌های گوناگون است، که بررسی آنها به شناخت سیر تاریخی زبان فارسی و غنی‌سازی واژه‌نامه‌های فارسی کمک می‌کند.

کتاب‌نامه

- آیت‌الله زاده شیرازی، سیدمرتضی (۱۳۶۷)، «تفسیری کهن به زبان فارسی»، نشریه گروه تحقیقاتی دانشکده الهیات، تهران، شماره ۴۳ و ۴۴، بهار و زمستان.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳)، ماده‌های فعل‌های فارسی دری، تهران: ققنوس.
- ارانسکی، یوسیف (۱۳۹۴)، زبان‌های ایرانی، مترجم علی‌اشرف صادقی، چاپ سوم، تهران: سخن.
- ارداویرافنامه (۱۳۸۲)، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، چاپ دوم، تهران: معین.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: مجلس.
- اشمیت، رودیگر (۱۳۸۳)، راهنمای زبان‌های ایرانی، مترجمان آرمان بختیاری و عسکر بهرامی و حسن رضایی باغ‌بیدی و نگین صالحی‌نیا، تهران: ققنوس.

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۵۷

الکرمینی، علی بن محمد بن سعید الدیب (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، فرهنگ عربی - فارسی از قرن ششم هجری، به کوشش علی رواقی با همکاری زلیخا عظیمی، دو جلد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بندهشن (۱۳۹۵)، ترجمه مهرداد بهار، چاپ پنجم، ویراست دوم، تهران: توس.

بهار، مهرداد (۱۳۴۵)، واژه‌نامه بندهش، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد المقرئ (۱۳۶۶)، تاج المصادر، به تصحیح و تحشیه و تعلیق هادی عالم زاده، دو جلد، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

پادشاه، متخلص به شاد محمد (۱۳۳۵)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ۷ جلد، تهران: خیام.

ترجمه تفسیر طبری (۱۳۵۶)، به اهتمام حبیب یغمایی، ۷ جلد، چاپ دوم، تهران: توس.

تفسیری بر عشری از قرآن مجید (۱۳۵۳)، تصحیح جلال متینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

جعفری دهقی، محمود و صدری، امیر عمادالدین (۱۳۹۰)، «وام‌واژه‌های بلخی در پارسی نو»، مجله زبان شناخت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره دوم، تهران: پاییز و زمستان.

جوینی، عزیز الله (۱۳۶۲)، مصادر اللغة، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

حسن دوست، محمد (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، دو جلد، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.

حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، پنج جلد، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حیدرپور نجف‌آبادی، ندا، صفری آق قلعه، علی (۱۳۹۶)، «واژه‌های فارسی در دست‌نویسی مشکول از تفسیر سوراآبادی»، مجله آینه میراث، شماره ۶۱، تهران: پاییز و زمستان.

خلف تبریزی، محمد حسین متخلص به برهان (۱۳۹۱)، برهان قاطع، پنج جلد، تهران: امیرکبیر.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغتنامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، ۱۶ جلد، تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.

رازی، حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری (۱۳۷۱)، روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بیست جلد، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۳)، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.

- رجائی، احمدعلی (۱۳۵۵)، پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در قرون اول هجری، ترجمه‌ای آهنگین از دو جزء قرآن مجید، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور بن حسینی مدنی تنوی (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، تهران: انتشارات بارانی.
- رواقی، علی (۱۳۶۲)، آشنایی با قرآن مترجم قدس، کهن‌ترین برگردان قرآن به فارسی، تهران: موسسه فرهنگی محمد رواقی.
- رواقی، علی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، با همکاری مریم میرشمسی، تهران: هرمس.
- رواقی، علی (۱۳۹۲)، زبان فارسی افغانستان دری، با همکاری زهرا اصلانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۸۶)، دیوان اشعار، چاپ چهارم، تهران: برادران علمی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۵۹)، کلیات سعدی، تدقیق در متن و مقدمه از دکتر حسن انوری، چاپ چهارم، تهران: نشر قطره.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۹۰)، قابوس‌نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴)، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، چهار جلد، تهران: سخن.
- فروشی، بهرام (۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی به پهلوی، یک جلد، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- لازار، ژیلبر (۱۳۹۳)، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، چاپ دوم، تهران: هرمس.
- معین، محمد (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی، ۶ جلد، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۳)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- منصوری، یدالله (۱۳۹۴)، فرهنگ ریشه‌شناختی افعال فارسی میانه (زبان پهلوی)، تهران: خاور.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۹۲)، دستور تاریخی زبان فارسی، به کوشش عفت مستشارنیا، تهران: توس.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۹۵)، خسرو و شیرین، تصحیح و حواشی حسن وحیددستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- نفیسی (نظام الاطباء)، علی اکبر (۱۳۵۵)، فرهنگ نفیسی، چهار جلد، تهران: خیام.
- هرن، پاول و هاینریش هویشمان (۱۳۹۴)، فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، ترجمه همراه با گواه‌های فارسی و پهلوی، از جلال خالقی مطلق، تهران: مهرافروز.

بررسی جایگاه مصادر و افعال کهن، کم‌یاب و ... (مریم ایزدی و دیگران) ۵۹

یاحقی، محمد جعفر (۱۳۵۵)، فرهنگنامه قرآنی، فرهنگ برابره‌های فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن، پنج جلد، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
یاحقی، محمد جعفر (۱۳۷۷)، گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم: تفسیر شنقشی، مشهد: بنیاد فرهنگ ایران.

Henning, W.B. (1939). Sogdian Loan - words in New - persian; Bulletin of the society of oriental and African studies institute, Vol.10.